

## تأثیرات ژئوپلتیک؛ معامله قرنی که مرده زاده شد\*

کوین برت<sup>۱</sup>

### چکیده

طرح معامله قرن در واقع معادل با تصفیه فلسطینی‌ها و تکمیل نسل‌کشی ملت فلسطین به شمار می‌رود. طرح صلح مفروض کوشنر آشکارا از ابتدا محکوم به شکست بود. هدف واقعی از این طرح به راه‌اندازی دور جدیدی از جنگ علیه فلسطینیان است. این دقیقاً همان کاری است که صهیونیست‌ها سابقه آن را دارند، خصوصاً پس از نشست سران کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰ که در خلال آن به عمد طرح‌هایی ناممکن را با هدف رد شدن به فلسطینی‌ها ارائه دادند تا اینگونه با انحراف افکار عمومی نقشه‌های خود را به پیش برده، به سرکوب بی‌رحمانه جنبش مقاومت فلسطین پرداخته و ایالات متحده را وادار به تجاوز و بی‌ثبات کردن کشورهایی در منطقه کنند. برنامه صلح کوشنر - گرین بلات - فریدمن عملاً طرحی جنگی است، هرگونه تحلیل ژئوپلتیک پیامدهای آن باید مناقشاتی را هم در برگیرد که پس از رونمایی و رد رسمی طرح روند آنها تسریع خواهد شود. این مناقشات محتملاً تداوم مناقشات دیرپایی است که در منطقه همچنان در جریان‌اند. اجرای طرح معامله قرن تأثیرات کوتاه مدت و بلند مدتی دارد. این تأثیرات شامل وحدت تازه فلسطینی‌ها حول محور رد "معامله" کوشنر که منجر به آشتی حماس و عناصر فتح و در مرحله بعد احیای سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شود. علاوه بر متحد کردن فلسطینی‌ها، می‌تواند تأثیر مثبتی بر اتحاد نیروهای نسبتاً منطقی منطقه داشته باشد که با این طرح مخالف‌اند. همچنین می‌تواند به سازمان آزادی‌بخش فلسطین که اتحاد خود را مجدداً به دست آورده است کمک کند بر انحلال دولت خودگردان نظارت مؤثر داشته و از صهیونیست‌ها مطالبه کند تعهدات بین‌المللی خود را ایفا نمایند. واژگان کلیدی: معامله قرن، اتحاد گروه‌های فلسطینی، اسلام‌هراسی، ژئوپلتیک

---

\* ترجمه مقاله Geopolitical Impact of the Stillborn Deal of the Century  
۱. استاد تمام گروه مطالعات اسلامی عربی دانشگاه ویسکانسین (kbarrett@merr.com)

## مقدمه

معامله قرن عنوان یکی از فیلم‌های کمدی هالیوود است که اولین بار در سال ۱۹۸۳ به اکران درآمد. داستان فیلم در مورد چند قاچاقچی شیاد اسلحه است که در تلاش‌اند با توطئه، سلاح‌های خود را در جهت تداوم جنگ‌های محلی و متعارف به طرفین درگیر قالب کرده و اینگونه حیات صنعت تسلیحات جهانی را در قرن بعد تضمین کنند. سی و پنج سال بعد، در دنیای واقعی یک تاجر شیاد به نام جارد کوشنر این عنوان را برای نامگذاری نقشه به اصطلاح صلح خاورمیانه خود قرض گرفته است. چه عنوانی برای این کار می‌توان گذاشت؟ لطیفه‌ای بی‌مزه؟ یک بازسازی ضعیف از فیلمی هالیوودی؟ آیا کوشنر و همدستان وی مانند حبیب‌الله بلات و دیوید فریدمن عمداً این عنوان را برای به اصطلاح طرح صلح خود انتخاب کرده‌اند تا به صورت موزیانه تصدیق کنند که هدف واقعی‌شان تداوم جنگ صهیونیست‌ها در خاورمیانه تا قرن بعد است؟

طرح صلح مفروض کوشنر آشکارا از ابتدا محکوم به شکست بود. این طرح فاقد حداقل‌های مورد درخواست فلسطینی‌هاست: یک فلسطین مستقل به پایتختی قدس شریف به معنای واقعی کلمه شامل تمامی آن اراضی که رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ از دست فلسطینیان ربود، تصدیق حق بازگشت فلسطینیان از سوی رژیم صهیونیستی، حقی که در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است و برنامه‌ای برای بازگشت آوارگان ولو بازگشتی تدریجی. هر چیزی جز موارد فوق کاری عبث است.

طرح کوشنر نه تنها به شروط فوق نزدیک نیست بلکه حتی نمی‌توان عنوان خیلی کمتر را هم بر روی آن گذاشت. این طرح یک لطیفه بی‌مزه است. به گفته مسئولان عربی که در جریان جزئیات این طرح قرار گرفته‌اند صهیونیست‌ها نه تنها شهرک‌هایشان را در اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ حفظ کرده بلکه گسترش هم خواهند داد. تمامی قدس شریف به جز چند محله فلسطینی آن هم در حاشیه شهر در اختیار رژیم صهیونیستی قرار خواهد گرفت. چیزی به نام حکومت مستقل فلسطین وجود نخواهد داشت. در مقابل، فلسطینی‌ها در یک اردوگاه کار اجباری روباز که کمی از نوار غزه بزرگتر است گرد هم آورده می‌شوند. این منطقه شامل بخش کوچکی از صحرای مجاور مصر هم می‌شود که البته کنترل آن نه به فلسطینی‌ها بلکه به مصری‌ها واگذار می‌شود. مجموع بانتوستان‌های حاصله "فلسطین جدید" نامیده می‌شود که شهروندانش هیچگونه استقلال حاکمیتی ندارند. در عوض، آن‌ها باید به زندانبان‌های رژیم صهیونیستی خود پولی هم به عنوان "محافظت" بدهند.

این "معامله" معادل با تصفیه فلسطینی‌ها و تکمیل نسل‌کشی ملت فلسطین است. مشاوران تندرو

## تأثیرات ژئوپلتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۴۷

کوشنر یا همان جیسون گرین بلات و دیوید فریدمن که آشکارا صهیونیست هستند به خوبی می‌دانند طرحشان نه تنها قابلیت تحقق ندارد بلکه توهینی آشکار به تک‌تک مردم فلسطین است. تنها چیزی که در قالب این طرح به مردم فلسطین پیشنهاد می‌شود پول است. گویی مردم فلسطین که بیش از یک قرن است جان و مال خود را شجاعانه بر سر تحقق آرمان خود گذاشته و در این راه جنگیده (و بیش از ده‌ها هزار نفر در این مدت شهید داده‌اند) حاضرند خود را به چیزی حتی بدتر از این تسلیم تحقیرآمیز بفروشند.

مشخص است که این طرح سراسر توهین با هدف رد شدن تدوین شده است. هدف واقعی از این طرح به راه‌اندازی دور جدیدی از جنگ علیه فلسطینیان با این شعار فریبنده است: "ما به فلسطینی‌ها معامله بسیار خوبی پیشنهاد دادیم و حتی آن را "معامله قرن" نامیدیم اما فلسطینی‌های قدرناشناس آن را نپذیرفتند". این دقیقاً همان کاری است که صهیونیست‌ها سابقه آن را دارند، خصوصاً پس از نشست سران کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰ که در خلال آن به عمده طرح‌هایی ناممکن را با هدف رد شدن به فلسطینی‌ها ارائه دادند تا اینگونه با انحراف افکار عمومی نقشه‌های حاصل از حملات دروغین ۱۱ سپتامبر را به پیش برده، به سرکوب بی‌رحمانه جنبش مقاومت فلسطین پرداخته و ایالات متحده را با فریب وادار به تجاوز و بی‌ثبات کردن کشورهای در منطقه کنند که صهیونیست آنها را به چشم دشمن می‌بینند. تمامی این موارد در تطابق با مفاد سند جدایی کامل (Clean Break) هستند که در سال ۱۹۹۶ و به سفارش نتانیاهو نگاشته شد. پدیدآورندگان این سند نومحافظه‌کارانی بودند که رهبری آنها را یکی از مظنونین یازده سپتامبر بر عهده داشت. این‌ها تقریباً همان گروهی بودند که طرح اولیه حملات ۱۱ سپتامبر با عنوان "بازسازی خطوط دفاعی آمریکا" را ریخته بودند و در آن آشکارا خواستار یک "پرل هاربر" شده بودند.

از آنجا که "برنامه صلح" کوشنر- گرین بلات- فریدمن عملاً طرحی جنگی است، هرگونه تحلیل ژئوپلتیک پیامدهای آن باید مناقشاتی را هم در برگیرد که پس از رونمایی و رد رسمی طرح روند آنها تسریع خواهد شود. این مناقشات محتملاً تداوم مناقشات دیرپایی هستند که در منطقه همچنان در جریان‌اند.

## تأثیرات کوتاه و میان مدت

در گام اول، دولت رژیم صهیونیستی که در تسلط تندروهای دست راستی بسیار افراطی است برنامه شهرک‌سازی و پاکسازی قومی را با شدت بیشتری به پیش خواهد برد. فلسطینی‌ها هم گزینه‌ای جز تداوم مقاومت خود از طریق راه‌پیمایی و تظاهرات صلح‌آمیز، جنبش جهانی انزوا، عدم

سرمایه‌گذاری و تحریم رژیم صهیونیستی (BDS) و مقاومت نظامی با شدت و ضعف بر حسب قابلیت‌ها و فرصت‌های راهبردی خود نخواهند داشت. خبر خوب برای فلسطینی‌ها این است که ماهیت بسیار توهین‌آمیز معامله کوشنر به آنها فرصت اتحاد صفوف و پرکردن یا لااقل کوچک کردن شکاف‌های بین دولت خودگردان و سازمان‌های راستین مقاومت مانند حماس و جهاد اسلامی را می‌دهد. رمزی بارود مدعی است که وحدت تازه فلسطینی‌ها حول محور رد "معامله" کوشنر می‌تواند منجر به آشتی حماس و عناصر سالم فتح و در مرحله بعد احیای سازمان آزادی‌بخش فلسطین شود. به گفته بارود گام‌هایی که واشنگتن برای منزوی کردن دولت خودگردان از طریق امتناع از پرداخت وجوه شدیداً مورد نیاز فلسطینی‌ها، لغو وضع دیپلماتیک سازمان آزادی‌بخش فلسطین در واشنگتن و نادیده گرفتن سازمان خودگردان به عنوان یک متحد سیاسی برمی‌دارد، می‌تواند فرصت لازم برای گفتگوی سیاسی و نهایتاً آشتی جدی فتح- حماس را فراهم آورد. رژیم صهیونیستی هم با امتناع از پرداخت مالیاتی که از طرف دولت خودگردان گردآوری می‌شود آخرین اهرم فشار خود بر محمود عباس و دولت وی در رام الله را از دست داده است. در این مرحله، آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها دیگر ابزاری برای اعمال فشار بر فلسطینی‌ها ندارند.

نبود اهرم فشار در دست اتحاد آمریکایی- صهیونیستی موجب می‌شود فرصت‌هایی حقیقی در اختیار فلسطینیان قرار گیرد. آلن بلات که خبرنگار خاورمیانه بی بی سی و از مذاکره‌کنندگان پشت پرده فرآیند صلح بود چند سال پیش از مرگ خود در ژانویه ۲۰۱۸ چنین استدلال می‌کرد که «بهترین راهبرد فلسطینی‌ها باید منحل کردن دولت خودگردان فاسد و ناتوان و انتقال کل مسئولیت اشغال و پاسخگویی در قبال آن به رژیم صهیونیستی باشد». به گفته هارت چنین حرکتی "نه تنها موجب وارد آمدن انواع فشارها از جمله فشارهای مالی و امنیتی بر رژیم صهیونیستی می‌شود بلکه گفتگو و مناظره جهانی در مورد این مناقشه و ضرورت پایان دادن به اشغال را در پی خواهد داشت». این پیشنهاد اساساً تأیید همان پیشنهاد بارود است که سازمان آزادی‌بخش فلسطین باید به شکل کاملاً متحد احیا گردد. اکنون که دیگر آمریکا به دولت خودگردان رشوه‌ای نمی‌دهد تا کارهای مفتضحانه رژیم صهیونیستی را انجام دهد چنین سناریویی کاملاً محتمل به نظر می‌رسد.

چنانچه دولت خودگردان منحل شود و فلسطینیان موفق به تشکیل جبهه مقاومت متحدی گردند، بن‌بست حاصله آشکارا نیاز به حکمیت خواهد داشت، البته نه به دست مظنونین همیشگی (آمریکایی). تمامی "فرآیندهای صلح" پیشین همه به یک دلیل به شکست‌های مفتضحانه ختم شدند: صهیونیست‌ها بر رسانه‌ها، بازار و سیاست آمریکا مسلط‌اند و لذا آمریکا نمی‌تواند حکم بی‌طرفی باشد. در واقع، آمریکا به دنباله صهیونیسم مبدل شده است. حکم‌ها و تسهیل‌کنندگان

## تأثیرات ژئوپلیتیک؛ معامله قرنی که مرده زاده شد ۱۴۹

مذاکرات باید نماینده موجودیت‌هایی باشند که اجماع گسترده بین‌المللی به شکل ۷۰ سال قطعنامه‌های سازمان ملل را پذیرفته‌اند. خود مجمع عمومی سازمان ملل یا مشابهاً ائتلاف‌های ملت‌های نسبتاً مستقل می‌توانند از آمریکایی‌ها بسیار در امر وساطت صلح، موفق‌تر عمل کنند. علاوه بر متحد کردن فلسطینی‌ها، "افتضاح قرن" همچنین می‌تواند تأثیر مثبتی بر اتحاد نیروهای نسبتاً منطقی منطقه داشته باشد که با این طرح مخالف‌اند. همچنین این افتضاح می‌تواند به سازمان آزادیبخش فلسطین که اتحاد خود را مجدداً به دست آورده است کمک کند بر انحلال دولت خودگردان نظارت مؤثر کرده و از صهیونیست‌ها مطالبه کند تعهدات بین‌المللی خود را ایفا نمایند. ائتلاف گسترده‌ای از دولت‌های خاورمیانه به رهبری محور مقاومت شامل ایران، سوریه، لبنان، عراق و یمن و شامل اعضای غیرمحور مانند ترکیه، قطر و هر دولت دیگری در منطقه که می‌تواند رشوه سعودی‌ها را رد کند این قابلیت را خواهد داشت که در مقابل طرح مضحک کوشنر صف‌آرایی کند. در آخر، این سعودی‌ها و جفت شیطان‌شان امارات متحده عربی می‌مانند و کیسه‌هایی پر از رشوه که خواستاری ندارند.

شکست طرح کوشنر می‌تواند موجب تسریع صف‌آرایی‌هایی جدیدی در منطقه شود که پس از فروکش کردن تنش‌ها در سوریه به جریان افتاده‌اند. ترکیه و قطر که در ابتدا مشتاقانه به نفع مخالفان اسد وارد کارزار شده بودند اکنون و پس از موفقیت نیروهای حامی دولت بشار اسد ناچار به تجدیدنظر در اولویت‌ها و راهبردهای خود شده‌اند. تردیدی نیست که این دو کشور با هدف محکومیت هر چه بیشتر معامله و حمایت از فلسطینی‌ها در رد آن به محور مقاومت خواهند پیوست. مصر را به تفسیری می‌توان غیرقابل پیش‌بینی خواند. گرچه ژنرال سیسی هیچگاه اشتیاق خاصی از خود برای حضور در جنگ سوریه نشان نداد اما وی تاکنون امتیازات بسیاری به سعودی‌ها و صهیونیست‌ها داده و از بسیاری جهات وی را می‌توان دست‌نشانده رژیم صهیونیستی دید. اما وی هم با توجه به تغییر شرایط و فروپاشی حتمی معامله قرن ممکن است ناچار شود از سعودی‌ها و صهیونیست‌ها فاصله بگیرد.

در زیر اتحادهای گذرا و بازاتحادهای ژئوپلیتیک، نیروهای فکری و مادی مهمی جریان دارند که راهبردهای بلندمدت ظالمان و آزادکنندگان آینده فلسطین را به پیش می‌برند. اولین و آشکارترین این نیروها پدیده‌ای است که اسپنگلر به درستی آن را "افول غرب" نامیده است. بروز تغییرات جمعیتی، اقتصادی و فنی که توازن جمعیت جهانی و قدرت را به نفع جنوب و شرق دگرگون کرده‌اند موجب شده که چهار قرن تسلط جهانی غرب بر دنیا در مراحل واپسین خود باشد. در سال ۲۰۱۰ ایالات متحده ۲۵٪ تولید داخلی جهان را به خود اختصاص داده بود. پیش‌بینی شده که این

رقم تا سال ۲۰۵۰ به زیر ۱۰٪ برسد. اتحادیه اروپا هم به همین شدت افت را تجربه خواهد کرد و تولید ناخالص داخلی‌اش از ۲۳٪ در سال ۲۰۱۰ به ۱۲٪ خواهد رسید. باقی کشورهای دنیای غرب مانند کانادا، استرالیا و نیوزلند هم دچار افت مشابهی خواهند شد. نتیجه اصلی این است که سهم حدوداً پنجاه درصدی دنیای غرب از اقتصاد دنیا در سال ۲۰۱۰ به کمتر از ۱/۴ در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید که نشان از افتی شدید دارد.

از آنجا که صهیونیسم تماماً پروژه‌ای غربی است تاثیرات افت دنیای غرب برای فلسطینی‌ها بسیار ملموس خواهد بود. صهیونیسم را می‌توان افراطی‌ترین، جسورانه‌ترین و سرسخت‌ترین نمایش استعمار و امپریالیسم غربی دانست. همچنانکه ثروت، قدرت و نفوذ غرب افت کرده و ملت‌هایی که پیشتر مستعمره بودند قدرتی همسان اربابان پیشین خود می‌یابند پروژه صهیونیسم هم لاجرم به تاریخ انقضای خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. صهیونیست‌ها به خوبی این موضوع را می‌دانند. آن‌ها ممکن است متکبر، شرور و کوتاه‌نگر باشند اما قطعاً احمق نیستند و بنابراین تصمیم گرفته‌اند با کشورهای شرقی در حال قدرت گرفتن (و غیر مسلمان) مانند روسیه، چین و هند وارد همکاری شده و در جهت پیشبرد برنامه ساختگی "نبرد تمدن‌ها" به ترویج اسلام‌هراسی در این سه کشور و دیگر کشورها بپردازند (گسترش اسلام‌هراسی در جهان برای خدمت به صهیونیسم یکی از اهداف راهبردی بلند مدت طراحان عملیات دروغین یازده سپتامبر بود). صهیونیست‌ها مدت‌هاست خود را برای آن روز آماده می‌کنند که نوکران آمریکایی‌شان دیگر نمی‌توانند پشتیبان آنان باشند. در آن روز، ائتلاف‌های سایر ملت‌ها در زمینه حل مناقشه در فلسطین اشغالی اهمیت بیشتری از آمریکای تک‌قطبی خواهد داشت. با شکست تاریخی معامله مرده زاده شده کوشنر، ممکن است آن روز زودتر از حد انتظار فرا برسد.

افول جاری دنیای غرب و بحران فکری جهانی که شامل فروپاشی انسان‌گرایی پسامسیحی و کلان‌روایت آزادسازی جهانی از طریق ترقی مادی است از هم جدا نیستند. کمونیسم به عنوان تندروترین شاخه انسان‌گرایی پسامسیحی با سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ از درون پاشید. جایگزین این مکتب یا همان نولیبرالیسم هم وفاداران چندانی ندارد. شکاف رو به گسترش بین فقیر و غنی و گرایش مجدد به ایدئولوژی‌های ارتجاعی مانند انواع محافظه‌کاری، فاشیسم و خرده‌روایت‌های قبیله‌ای آشکارا نشان از شکست نولیبرالیسم دارند. تنها ایدئولوژی جهانشمولی که به نظر آماده ارائه جایگزینی مقبول برای انسان‌گرایی پسامسیحی است دین اسلام است که سرنوشتش به سرنوشت فلسطین گره خورده است.

اکنون مرزهای ایدئولوژیک برای مرحله بعد نبرد فلسطین در حال ترسیم شدن است. در یک طرف

## تأثیرات ژئوپلیتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۵۱

یا همان طرف حقیقت و عدالت، جهانشمول‌هایی قرار دارند که اصول اخلاقی جهانشمول‌شان (مانند حقیقت و عدالت انتزاعی) به شکل برابر در مورد همگان و در همه جا صادق است. برخی از این جهانشمولان همچنان خود را انسان‌گراهای سکولار می‌دانند. گیلاد فیلسوف و موسیقی‌دان بزرگ که پیشتر یهودی و صهیونیست بود مثال برجسته‌ای از انسان‌گرایی جهانشمول نامنعطف در عمل است. اما از آنجا که انسان‌گرایی سکولار سلطه‌جوی پسامسیحی به صورت کلی در حال افول است و اسلام همزمان هم از لحاظ تعداد پیروان روندی صعودی پیدا کرده و هم دچار بیداری معنوی و فکری شده است به گونه‌ای که اکثر جنبش‌های ضدصهیونیستی گرایش‌های اسلامی خواهند داشت. جنبش اسلامی آزادی فلسطین که نماد آن اعلام روز قدس از سوی امام خمینی فقید است روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابد.

صهیونیست‌ها به خوبی می‌دانند که کارشان عیناً نقض اصول اخلاقی همگانی است. تنها روش آنها برای توجیه کارشان توسل به مکاتبی مانند برتری نژادی، قوم‌گرایی و برگزیدگی بنا بر گفته گیلاد آتزمون است. آن‌ها کاملاً آگاهند که هر کسی که اصول اخلاقی همگانی را پذیرفته و موضوع فلسطین را از آن زاویه می‌نگرد در نهایت به دشمنی با صهیونیسم به پا خواهد خواست. بنابراین صهیونیست‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در نهایت مسلمانان و انسان‌گرایان لیبرال (به عبارتی جهانشمول‌ها) در کل دشمن آنها خواهند بود. اما در مقابل می‌توانند برای همکاری بر روی آنهایی که مخالف اصول اخلاق همگانی هستند (به عبارتی قبیله‌گرایان و ملی‌گرایانی که صرفاً بر اساس منافع شخصی عمل می‌کنند) حساب کنند. بر اساس این برداشت، صهیونیست‌ها دست به اقدام غیرمنتظره و در ظاهر خلاف عقلانی حمایت از جنبش‌هایی زده‌اند که از سوی سیکر "صهیونیسم ملی" معرفی شده‌اند هر چند اکثر این جنبش‌ها نتوفاشیست و به صورت بالقوه یا بالفعل "ضد یهودی" اند.

مشخص است که صهیونیست‌ها از قبل برای دنیای چندقطبی آینده برنامه‌ریزی کرده‌اند. معرفه این دنیای جدید تکثر ملی‌گرایی، ائتلاف‌های موقت بین ملت‌ها بر اساس منافع فردی و نه وابستگی‌های ایدئولوژیک و نبرد بین اسلام جهانشمول و ملی‌گرایان انحصارگرا برای قلب و فکر شهروندان جهان است، از جمله آنهایی که در کشورهای زندگی می‌کنند که اکثر مردم پیرو دین اسلام‌اند. صهیونیست‌ها امیدوارند از طریق ارائه تصویری سیاه از چهره اسلام و قالب کردن این مفهوم به ملی‌گرایان هندو، چینی، روس، برمه‌ای و البته غربی‌ها به عنوان ابزاری برای متحد ساختن مردم، خنجر خود را همچنان در قلب خاور اسلام نگه دارند.

راهبرد مقابله‌ای جهان اسلام در این شرایط باید حفظ توازن ظریف بین ایجاد و حفظ وحدت

اسلامی از یک سو و ارزش جهانی جهانشمول از سوی دیگر باشد. راه حل و فصل این تناقض آشکار عبارت است از تصدیق اسلام به عنوان آخرین دین وحیانی راستین و معرفی آن به عنوان گنجینه غایی ارزش‌های جهانی. همزمان با رنگ باختن ارزش‌های شبه جهانشمول انسان‌گرا، ترقی‌خواه و مادی‌گرای سکولار غرب، اسلام آماده پر کردن خلأ حاصله خواهد بود. اما تنها قرائت صحیح و پیشرفته از اسلام و نه تفاسیر خشک و جاهلانه از اسلام که متأسفانه برخی جنبش‌های اسلامی در پیش گرفته‌اند، کلید ایجاد اتحاد بین قاطبه انسان‌ها است.

بزرگ‌ترین ضعف جنبش‌های اسلامی و همچنین دیگر جنبش‌های آزادسازی مدرن در خاور اسلام این است که این جنبش‌ها در ایجاد اتحادهای کارآمد بین مرزهای ایدئولوژیک و گروه‌های مردمی ناتوان بوده‌اند. این مشکل خصوصاً در بین سلفی‌ها و دیگر جنبش‌های خودخوانده اهل سنت مانند اخوان المسلمین کاملاً عیان است. با این حال مناقشه بین تفاسیر و رویه‌های انحصاری و آرمان‌های جهانشمول اسلام صرفاً محدود به گروه‌های خاصی نیست و به جرات می‌توان گفت در کل دنیای اسلام جاری است.

چنانچه مکه را به عنوان دومین قبله مسلمانان، نماد یک دین خاص و شکوفا در میان کل ادیان بدانیم بیت المقدس به عنوان اولین قبله مسلمانان را باید نماینده اسلام جهانشمول و تسلیم همگان به خدایی دانست که اسلام مروج آن است. معراج پیامبر (ص) در بیت المقدس صورت گرفت و پیامبر در طی مراحل معراج توانست پس از دیدار با پیامبران پیشین از جمله عیسی و موسی محضر خداوند را درک کند. اسلام جهانشمول به عنوان یک دین کامل باید همواره محافظ پیروان ادیان دیگر به خصوص مسیحیان و یهودیان بوده و با آنان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد. نماد این اسلام همچنان بیت المقدس به عنوان قبله اول است. عجیب است که این شهر مقدس اکنون در اشغال غاصبان متکبری است که خود را برتر از دیگران دانسته و هیچ تمایلی به همزیستی با دیگران ندارند.

### بیت المقدس و مبارزه با ربا

اشغال فلسطین از سوی صهیونیست‌ها را باید نتیجه رباخواری مسلحانه کارتل‌های بانکی بین‌المللی غرب دانست که بر جهان سلطه یافته‌اند. در واقع، صهیونیسم دستاورد خانواده روتشیلد و همدستان اوست (فراموش نکنید که بیانیه بالفور خطاب به لرد روتشیلد نوشته شده بود. لرد روتشیلد همانی بود که در جهت تضمین پیروزی بریتانیا در جنگ جهانی دوم، آمریکا را وارد جنگ کرد تا در عوض سرزمین فلسطین را به رباخوران تقدیم کند).

## تأثیرات ژئوپلیتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۵۳

قرآن هم به سهم خود علیه رباخواران اعلام جنگ می‌کند (سوره بقره آیه ۲۷۹). به واقع رباخواران تنها گناهکارانی هستند که خدا و رسول وی لفظاً علیه آنها اعلام جنگ کرده‌اند. بنابراین مبارزه برای آزادسازی فلسطین صرفاً مبارزه برای کسانی نیست که به خاطر گفتن "خدای ما الله است" به شکل ظالمانه از خانه‌های خود رانده شده‌اند (سوره حج، آیه ۴۰). فلسطین کانون مبارزه جهانی علیه رباخواری است و لذا مسلمانان و تمامی کسانی که پی به فساد و بی‌عدالتی سیستم خصوصی ربامحور تولید ارز برده‌اند باید به این چشم به فلسطین و آرمانش بنگرند.

ملت‌هایی که خود را از کارتل‌های بانکداری بین‌المللی غرب رها کرده‌اند برای حمایت مؤثر و مستقیم از مقاومت فلسطین در موقعیت بهتری قرار دارند. از آنجا که قدرت صهیونیست‌ها در نهایت به ثروت عظیم بانکداران، رسانه‌ها و سیاستمدارانی وابسته است که بانکداران قادر به خرید آنها هستند، در نهایت شکست کارتل بانکی موجب شکست صهیونیست‌ها خواهد شد.

از آنجا که ملت‌های مسلمان بر حسب دستور دین ملزم به نفی رباخواری و حمایت از خدا و رسولش در جنگ با رباخواران هستند، معقول است اگر فرض را بر آن بگذاریم کشورهایی که اکثریت مسلمان دارند باید تمام تلاش خود را کنند تا از حوزه نفوذ کارتل‌های بانکداری غربی خارج شده و سامانه‌های ارزی غیربایی ایجاد کنند. همچنین معقول است اگر فرض را بر آن بگذاریم که این مبارزه می‌تواند و باید شالوده جنبش وحدت اسلامی قرار گیرد. تاریخ اتحادیه اروپا به خوبی نشان می‌دهد که حتی دسته‌ای از ملت‌هایی که دین و زبان متفاوتی داشته و دائماً با یکدیگر در جنگ بوده‌اند می‌توانند در قالب یک بازار مشترک، متحد شده و ارز واحدی انتخاب کنند. دنیای اسلام با دین واحد و استفاده رایج اندیشمندان و روشنفکرانش از زبان عربی با آرمان آموزش مذهبی و همچنین ارزش‌های فرهنگی مشترک باید به طور قطع بتواند در یک بازار مشترک متحد شده و سیستم ارزی واحدی با پشتوانه طلا راه‌اندازی کند.

دورنمای وحدت اقتصادی اسلام حول ارزی مشترک غیربایی بدترین کابوس غول‌های بانکداری صهیونیست است که "نظم نوین جهانی" را در چنگ خود گرفته‌اند. چنین ارز مشترکی به امت اسلامی که از نظر اقتصادی دارای اتحاد است این امکان را می‌دهد تا در مذاکرات تجاری بر سر شرایط دادوستد منابع انرژی و دیگر منابع، قدرت چانه‌زنی بسیار بالاتری داشته باشد. این امر در نهایت قدرت اقتصادی، فنی و نظامی لازم را در اختیار امت اسلام می‌گذارد تا صهیونیسم را شکست داده و از اقلیت‌های مسلمان مظلوم در دیگر مناطق نیز حمایت کند.

## نتیجه گیری

طرح معامله قرن براساس الگویی است که ترامپ آن را با همراهی برخی کشورهای عربی ارائه داده است بعد از همراهی دولت‌های عربی با انتقال سفارت آمریکا به قدس، ترامپ داماد یهودی الاصل خود جراد کوشتر را مامور رسیدن به توافق میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها کرده بود. براساس این طرح حق بازگشت فلسطینی‌ها حذف و شهر اشغالی قدس به صهیونیست‌ها واگذار می‌شود و به جای آن منطقه ابودیس در کرانه باختری را برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته‌اند. چیزی که از این معامله مشخص شده، گرایش کامل به سمت عادی‌سازی علنی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی با رژیم صهیونیستی است که رهبری آن برعهده عربستان سعودی قرار دارد. این طرح بر جداسازی کرانه باختری از غزه و اعطای امتیازاتی اقتصادی به فلسطینی‌ها در مقابل امتیازگیری از آنها تاکید دارد. در واقع هدف از جداسازی کرانه باختری و غزه، جلوگیری از وحدت گروه‌های فلسطینی و اعلام خودمختاری دو منطقه جداگانه در جهت از هم پاشیدگی فلسطین است. خروجی این طرح نیز بر دو پایه خلاصه شده است: اول؛ به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی در منطقه و دوم؛ حل مساله فلسطین-اسرائیل و دادن حاکمیت سرزمینی به صهیونیست‌ها.

به عبارت دیگر، این طرح یک فشار کاملا اقتصادی برای توسعه فلسطین است که عوامل سیاسی را نادیده می‌گیرد. "طرح" قرن " قبل از رسیدن به تمام مقاصد و اهداف خود مرده است. دولت ترامپ هنگامی که سفارت آمریکا را به اورشلیم انتقال داد همه اعتبار خود را برای اجرای این طرح از دست داد. این امر باعث شد تا تشکیلات خودگردان فلسطین تا زمانی که این تصمیم لغو نشود مذاکرات صلح را تحریم کنند. بیهودگی این فرآیند زمانی آشکار شد که رهبران فلسطینی در اجلاس منامه شرکت نکردند. این طرح صرفاً "یک طرح اقتصادی" و راه دیگری برای پاداش دادن به اسرائیل و تسلط اسرائیل بر سرزمین و منابع فلسطین " است. این مسلم است که این تلاش برای راه‌اندازی فرآیند صلح بدون مشارکت فلسطینی‌ها احمقانه است. این طرح همیشه یک طرفه بوده و برای فلسطینی‌ها غیرقابل قبول است. تشکیلات خودگردان فلسطین به طور مکرر این معامله را "مرده" نامیده‌اند و بر عدم تمایل خود برای شرکت در کنفرانس صلح اقتصادی آمریکا تاکید کرده‌اند. به طور خاص، موفقیت معامله قرن به حمایت اردن بستگی دارد که اعلام کرد تشکیل یک کشور فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷ و انتخاب بیت‌المقدس به عنوان پایتخت آن یک وضعیت غیرقابل مذاکره برای هر گونه توافق خواهد بود. بعید است رهبران عرب خطر این طرح را بپذیرند اگر آن‌ها این طرح را بپذیرند، به عنوان خائنین به نهضت فلسطین برچسب می‌خورند. در حقیقت،

## تأثیرات ژئوپلیتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۵۵

این طرح به دنبال یک سنت طولانی از معامله در خاورمیانه است که با اولویت‌بندی توسعه اقتصادی و اجتناب از راه‌حل‌های سیاسی برای منطقه و به ویژه برای فلسطین فاجعه‌بار خواهد بود. این طرح فقط بر توسعه زیرساخت‌ها، قوانین، آموزش برای مردم فلسطین تمرکز می‌کند. اما از گفتن اینکه چه کسی زیرساخت‌ها را توسعه خواهد داد، قوانین را تنظیم کند و همچنین در مورد شرایطی که فلسطینیان باید برای دریافت این موج سرمایه‌گذاری موافقت کنند، امتناع می‌کند. در واقع هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم سرمایه‌گذاران اولیه در این طرح، از جمله کشورهای حوزه خلیج فارس، مصر، اردن، عراق، اسرائیل و همه به غیر از فلسطینی‌ها، ذی‌نفع اصلی هستند. با توجه به تاریخ، این تردید وجود دارد که این طرح حتی توسعه اقتصادی فلسطینیان را نیز به ارمغان آورد. معامله قرن به نوعی برای فلسطینی‌ها بدتر از آنچه که یک قرن پیش توسط بریتانیا پیشنهاد شد، است. این طرح تنها در صورتی قابل توجیه است که به عنوان گامی به سوی خودمختاری و حاکمیت فلسطینیان باشد. از سوی دیگر، معامله طرح تلاش خواهد کرد تا فلسطینی‌ها را از حق حاکمیت سیاسی به سوی وعده‌های صرفاً رفاه اقتصادی سوق دهد. این طرح یک صلح اقتصادی بدون هیچ راه‌حل سیاسی برای پایان دادن به اشغال اسرائیل به شمار می‌رود. این طرح صرفاً ترکیبی از طرح‌های قدیمی و بی‌اعتبار است و برنامه‌ای اقتصادی است که بدون حل مسائل سیاسی به جلو نمی‌رود. بسیاری از پروژه‌های این طرح به توافق صلح اسرائیل و فلسطین بستگی دارد. بدون چارچوب سیاسی، این طرح "رویایی" مضحک است که کاخ سفید بدون هیچ ایده‌ای درباره نحوه پیشرفت آن به سمت جلو مطرح کرده است.